

می‌شود. (۱)

مسجد - مؤذن - نماز

بوستان چون مسجد و شاخ بنفشه در رکوع فاخته چون مؤذنی و آواز او بانگ نماز (۲)
بوستان به مسجد تشبیه شده تا در آن بنفشه در رکوع باشد. (اشاره به خمیدگی گل
بنفشه) و آواز فاخته بر درخت چون نوای مؤذن در هنگام اذان باشد.

ناکشته کشته

ناکشته کشته صفت روح قدس بود ناکشته کشته صفت این حیوان است
ظاهراً مصراع اول اشاره است به آیه و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم (۳)

هاویه

دشمن را جویندگان جویند اندر دو مکان

در بند و چه در این جهان در آن جهان در هاویه (۴)

هاویه: جهنم. بیت در مدح ممدوح است. شاعر می‌گوید: دشمن تو در این جهان در
چاه و زندان است و در سرای باقی در دوزخ جای دارد. در بیت دیگری در ستایش
از ممدوح خود می‌گوید:

گر نسیم کرمش بر در دوزخ بجهد

هاویه خوبتر از روضه رضوان گردد. (۵)

اوضاع سیاسی و اجتماعی و حکومت‌های زمان منوچهری

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

سالهای زندگی ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد متخلص به منوچهری
دامغانی (متوفی سال ۴۳۲ هجری) شاعر بزرگ نیمه اول قرن پنجم هجری مقارن با
دوره حکومت فلک‌المعالی منوچهر پسر قابوس زیاری پادشاه آل زیار (زیاریان) بود
که از سال ۴۰۳ تا ۴۲۴ هجری در گرگان و قومس (سمنان، دامغان، بسطام و نقاط
تابعه آنها) و ری فرمانروائی داشت و زادگاه این شاعر توانا یعنی شهر دامغان در
محدوده حکومت آل زیار (زیاریان) قرار داشت.

بطوری که نوشته‌اند منوچهری پس از پایان تحصیلات متداول زمان به جرجان
پایتخت آل زیار رفت و در دربار نزدیکی و تعلق خاطر به این پادشاه تخلص شعری
خود را از نام او "منوچهری" گرفت. ولی از مدایح منوچهری قصیده‌ای که در ابیات
آن از این پادشاه مدح کرده باشد نیست فقط دو قصیده به عنوان اسپهبد منوچهر بن
قابوس در دیوان اشعار او هست که در متن اشعار، نامی بطور صریح از وی نبرده
است و احتمال داده می‌شود که پس از عزیمت او به غزنین این مدایح از دیوان
اشعار وی حذف شده باشد و یا در اثر مرور زمان از بین رفته است.

دولت زیاریان (آل زیار) در اوایل قرن چهارم هجری بدست مردآویز (مردآویج) پسر
زیارگیلی از مردم دیلمان در دوره حکومت امیر نصر سامانی هنگامی که بر سر
تصرف طبرستان بین سامانیان و علویان کشمکش در کار بود تأسیس گردید. و از آن
خاندان که همگی ایران‌دوست و پیرو آئین تشیع زیدی و درصدد برانداختن
حکومت و سلطه خلفای عباسی و احیای استقلال و مجد و عظمت دیرینه ایران

۲- دیوان منوچهری. ص ۵۵.

۴- همان منبع. ص ۱۰۱.

۱- فرهنگ کامل لغات قرآن.

۳- قرآن کریم. سوره النساء. آیه ۵۶.

۵- همان منبع. ص ۲۱.

بودند هشت نفر سلطنت کردند.

۱- مرد آویز پسر زیار (۳۲۳ - ۳۱۵ هجری)

۲- وشمگیر پسر زیار (۳۲۳ - ۳۵۶ هجری)

۳- بیستون پسر وشمگیر ملقب به ظهیرالدوله (۳۶۶ - ۳۵۶ هجری)

۴- قابوس پسر وشمگیر ملقب به شمس‌المعالی (۴۰۳ - ۳۶۶ هجری)

۵- منوچهر پسر قابوس ملقب به فلک‌المعالی (۴۲۴ - ۴۰۳ هجری)

که منوچهری دامغانی تخلص شعری خود را از نام او گرفته است.

۶- انوشیروان پسر منوچهر (۴۴۱ - ۴۲۴ هجری)، در دوره پادشاهی انوشیروان زمام حقیقی حکومت در دست دائی او باکالیجار بود.

۷- کیکاووس پسر اسکندر پسر قابوس ملقب به عنصرالمعالی (۴۶۲ - ۴۴۱ هجری)

۸- گیلانشاه پسر کیکاووس (۴۷۰ - ۴۶۲ هجری)

حکومت زیاریان مروج زبان و ادبیات فارسی بوده است و پادشاهان این سلسله همگی علم‌دوست و ادب‌پرور و بعضی از آنان مانند قابوس و نواده او کیکاووس ادیب و نویسنده بوده‌اند و کتاب قابوسنامه که از کتابهای نفیس فارسی است، کیکاووس آن را برای فرزند خود گیلانشاه نگاشته و حاوی اندرزها و مطالب مفید اجتماعی و اخلاقی متناسب با آن عصر است.

بساط فرمانروائی دولت آل زیار (زیاریان) بدست ترکان سلجوقی در سال ۴۷۰ هجری برچیده شد. (۱)

کشمکش و آشوب در قومس

در این زمان قومس که شامل شهرهای دامغان و سمنان و بسطام و نقاط تابعه آنها بود چون در بین حکومت‌های سامان و غزنویان و زیاریان (آل زیار) و دیلمیان

(آل بویه) واقع شده بود همواره درباره تصرف آن بین این چهار دولت اختلاف بود به طوری که نوشته‌اند: (۱)

در سال ۳۶۶ هجری پس از وفات بیستون برادر و شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر به حکومت رسید. در این موقع رکن‌الدوله دیلمی وفات یافت و پسرش عضدالدوله در فارس بود و برادرش مؤیدالدوله که مادر ایشان دختر حسن فیروزان بود با هم متحد بودند و برادر دیگر آنان فخرالدوله در همدان بود. عضدالدوله و مؤیدالدوله لشکر جمع کرده به همدان رفتند.

فخرالدوله را طاقت مقاومت نبود و از معرکه گریخت و به طبرستان نزد قابوس بن وشمگیر رفت و از وی پناه جست. عضدالدوله و مؤیدالدوله نزد قابوس پیغام فرستادند که فخرالدوله را تحویل دهد ولی قابوس زیر بار نرفت و از تسلیم فخرالدوله خودداری نمود. عضدالدوله لشکر زیادی جمع‌آوری کرد و توسط برادر خود مؤیدالدوله به گرگان فرستاد و از آن طرف نیز قابوس به جمع‌آوری سپاهی پرداخته در استراباد با هم مصاف دادند.

پس از سه روز جنگ قابوس مغلوب گردید و خزائن خود را برداشته به اتفاق فخرالدوله به نیشابور رفت و به سپهسالار تاش پیوست. تاش جریان را به بخارا نوشت و امیر نوح سامانی موافقت کرد که تاش با لشکر خود به یاری قابوس شتافته و دوباره قابوس را بر سریر ملک برساند.

سپهسالار به جمع‌آوری لشکر پرداخت و از نیشابور به گرگان رفت و فائق خاص را نیز از راه قومس فرستاد. مؤیدالدوله شهر گرگان را حصار گرفت و قابوس و تاش بیرون شهر اردو زدند. و مدت دو ماه جنگ بود و در گرگان قحطی شد بطوری که ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان بیان داشته است (یک من سبوس بدانگی زر

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار جلد دوم صفحه ۵، جامع‌التواریخ رشیدی بخش غزنویان و سامانیان

و آل بویه صفحه ۲۰، تاریخ قومس صفحه ۹۸.

۱- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سرک یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) صفحه ۱۱۱-۱۱۰.

می‌خریدند) و به روایتی نخاله جو با گل خمیر می‌کردند و می‌خوردند. مؤیدالدوله روز چهارشنبه ۲۲ رمضان سال ۳۷۱ هجری از شهر بیرون آمد، در نتیجه فائق و لشکر وی فرار کردند، و تاش و فخرالدوله نیز مغلوب و منهزم گردیده به نیشابور رفتند. در این زمان دیلمان را فیروزان بن حسن فیروزان داشت و ولایت قومس تحت تصرف برادر او نصر بن حسن فیروزان بود. شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر مدت ۱۸ سال در خراسان مانده پادشاهان سامانی نیز سعی داشتند که وی را دوباره به حکومت گرگان و طبرستان برسانند، ولی به علت ضعف و انحطاط به این کار موفق نمی‌شدند قابوس از سبکتکین غزنوی استمداد جست ولی وی به علت اشتغال جنگ در بلخ به این امر توجه ننمود. پس از مرگ عضدالدوله، فخرالدوله به گرگان رفت و حکومت را در دست گرفت. فخرالدوله پس از مدتی وفات یافت و قابوس به یاری ابوالقاسم سیمجور که در قومس مقیم بود و اسپهبد شهریار بن شروین و یابی بن سعید و سالارخرکاش دوباره به حکومت رسید.

قابوس حامی و سرپرست علم و هنر و دارای طبع موزون شاعری نیز بود. ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری در زمان و تحت حمایت وی می‌زیسته و کتاب آثارالباقیه عن القرون الخالیه خود را به او اهداء کرده است. در این هنگام ایالت قومس در تصرف حسن فیروزان بود. بطوری که ابن‌اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان نوشته است، شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر و مجدالدوله به اتفاق یکدیگر حیلتی اندیشیدند که نصر بن حسن فیروزان را بدست آرند. در این هنگام نصر بن حسن فیروزان از قابوس و مجدالدوله بدگمان شد و از بیم آنان به سلطان محمود غزنوی که در آن زمان دولتی در غزنه تشکیل داده بود توسل جست. سلطان محمود بیارجمند را به وی داد ولی او بدان قناعت نکرد تا اینکه از ری با مکر و حيله وی را فریفتند و دریند افکندند و ولایت قومس بار دیگر جزو متصرفات قابوس بن وشمگیر و آل‌زیار درآمد (۳۸۷ هجری).

زندگانی قابوس زیاری مشحون حوادث زیاد است با اینکه در علم و ادب و بذل و بخشش، دینداری و عقل و تدبیر و فراست و هوش بی‌مانند بود با این وصف نجبا و امیران کشور از جور و بی‌رحمی او به ستوه آمده وی را از سلطنت خلع کرده و در قلعه جناشک بسطام زندانی کردند.

بطوری که نوشته‌اند چون چندی از حبس او گذشت چند نفر از بزرگان و اعیان مملکت وی را در زندان به قتل رساندند و جسد او را در محلی که بعدها به مناسبت نام وی «گنبد قابوس» خوانده شد به خاک سپردند و با فرزندش منوچهر بن قابوس بن وشمگیر بیعت کردند.

منوچهر بن قابوس مطابق معمول طایفه دیلم، سه روز بر پدر خویش عزا گرفت. سپس تقاضای رجال مملکت را در خصوص قبول تاج و تخت پذیرفت و بر سریر حکومت نشست. در همان اوان از طرف القادرالله خلیفه عباسی نامه‌ای در تسلیت قتل قابوس به انضمام منشور و لوای حکومت طبرستان و قومس و دامغان و جرجان جهت منوچهر رسید و از طرف وی ملقب به فلک‌المعالی شد.

منوچهر بن قابوس طبعی آرام و ملایم داشت و مسالمت را بر جنگ و جدل ترجیح می‌داد به همین مناسبت به محض رسیدن به امارت درصدد اطاعت از سلطان محمود غزنوی برآمد و جمعی از بزرگان و سران لشکر را با ذخائر و نفایس بی‌شمار به خدمت سلطان فرستاد. سلطان محمود نیز در مقابل این حسن نیت و صلح‌جویی، مکتوبی ملاطفت‌آمیز توسط ابومحمد حسن بن مهران یکی از بزرگان دربار خویش نزد منوچهر به جرجان فرستاد و حکومت بلادی را که خلیفه عباسی به وی سپرده بود به شرط خواندن خطبه و ضرب سکه به نام سلطان تحت اختیار او واگذارد.

منوچهر بن قابوس مقدم حسن بن مهران را گرامی شمرد و در حق او به ملاطفت و مهربانی رفتار کرد و علاوه بر خواندن خطبه بر منابر قومس و جرجان و طبرستان به

نام سلطان متعهد شد سالانه مبلغ پنجاه هزار دینار به عنوان خراج به خزانه وی بفرستد.

منوچهر بن قابوس همواره در حفظ دوستی و وداد با سلطان محمود راه صدق و صفا را می‌پیمود و از مساعدت با وی در جنگها دریغ و مضایقه نمی‌کرد و سپاهیان دیلم را در جهاد با کفار تحت اختیار او می‌گذارد و روابط آنان بطور کامل دوستانه شده بود، به همین علت منوچهر دختر سلطان محمود غزنوی را خواستگار شد و سلطان نیز ادعای وی را پذیرفت و دختر خویش را به حباله نکاح وی درآورد. در نتیجه این ازدواج کار منوچهر بالا گرفت و مبانی حکومتش محکم گردید.

بعد از منوچهر بن قابوس بن وشمگیر حوزه فرمانروائی آل زیار فقط در گرگان و قسمتی از طبرستان محدود گردید.

قصیده در مدح منوچهر بن قابوس

برآمد ز کوه ابر مازندران	چو مار شکنجی و ماز اندر آن
بسان یکی زنگی حامله	شکم کرده هنگام زادن گزان
همی زاد این دختر بر سپید	پسر همچو فرتوت پنبه سران
جز این ابر و جز مادر زال زر	نزداند چونین پسر مادران
همی آمدند از هوا خرد خرد	به نور سپید اندر، آن دختران
نشستند زاغان به بالیشان	چنان دایگان سیه معجران
تو گویی به باغ اندرون روز برف	صف ناربون و صف عرعران
بسی خواهرانند بر راه رز	سیه سوزگان و سمن چادران
پوشیده در زیر چادر همه	ستبرق ز بالای سر تا به ران
ز زاغان بر نوژ گویی که هست	کلاه سیه بر سر خاوران
در و بام و دیوار آن کارگاه	چنان زنگباند کاغذگران

خداوند، گشته مست و خراب
یکی نامداری که بسا نام وی
به عمری چنان گوهر پاک او
بسادست داد از تن خویشتن
کسی گو دهد از تن خویش داد
مرا با ثناهای او نیست تساب
ترا گویم ای سید مشرقین
در آمد ترا روز بهمنجبه
می زعفری خور ز دست بتی
می زعفرانی که چون خوردیش
نه بارنگ او بایدت رنگ گل
ز رامشگران رامشی کن طلب
نبری همچین سالیان دراز
دو گوشت همیشه سوی گنجگاه

عزیمت منوچهری از جرجان به ری و از آنجا به غزنین

گرفته در او بازوی چاکران
شدستند بسی نام نام آوران
نباید یکی گوهر از گوهران
چو نیکودلان و نکو محضران
نبایدش رفتن بر داوران
کرایبی پیاده منم با خیران
که مردم مرانند و تو نامران
به فیروزی این روز را بگذران
که گویی قضیی است از خیزران
رود سوی دل راست چون زعفران
نه با بوی او نرگس ضمیران
که رامش بود نزد رامشگران
دنان و دمان و چمان و چران
دو چشمت همیشه سوی دلبران

معلوم نیست به چه علت منوچهری در زمان حیات فلک المعالی منوچهر بن قابوس وشمگیر پادشاه زیاری که شاعر تخلص خود را از نام او گرفته در سالهای آخر حکومت آن پادشاه در ری می‌زیسته است شاید دارای منصبی در آن ولایت بوده است. بهر حال با ارتباط خوبی که بین سلطان محمود غزنوی و منوچهر بن قابوس زیاری که عنوان داماد او را نیز داشته رفت و آمد بین بزرگان و دبیران دو دربار رایج بوده و بدین علت احتمال داده می‌شود که در اثر همین رفت و آمدها و معاشرت‌ها منوچهری با بزرگان دولت غزنوی آشنایی و دوستی یافته باشد زیرا از کیفیت ورود منوچهری به دربار غزنویان آگاهی درستی در دست نیست. از قرائن موجود می‌توان

اینطور استنباط کرد که ارتباط منوچهری با دربار غزنویان از حدود سال ۴۲۱ هجری شروع شده است چه منوچهری قبل از آنکه در سال ۴۲۶ هجری در ساری به دربار مسعود غزنوی راه یابد در ری زندگی می‌کرده و نمی‌توان به تحقیق دانست که بیش از این تاریخ مسعود را ملاقات کرده یا نه، ولی البته این دلیل عدم ارتباط منوچهری در زمان اقامتش با سلطان مسعود نمی‌تواند باشد به سال ۴۲۶ هجری که سلطان مسعود از نیشابور به جانب گرگان و مازندران لشکر کشید، منوچهری را از ری به درگاه خویش خواند و او ظاهراً تا این زمان بوسیله امیران دولت غزنوی در ری با دربار مسعود ارتباط داشت، پیاده از ری به مازندران رفت و به خدمت پادشاه غزنوی رسید و به قول خودش از فراق سلطان رهایی یافت.^(۱)

خواست از ری خسروایران مبرشصت‌میل خود ز تو هرگر نیندیشد در چندین سنین

دانی که من مقیمم بر درگاه شهنشه تا بازگشت سلطان از لاله‌زار ساری
منوچهری پس از آنکه به درگاه سلطان مسعود احضار شد، پیاده راه بین ری و ساری را پیمود:

این دشنها بریدم، وین کوهها پیاده دو پای با جراحت دو دیده گشته تاری
امید آنکه روزی خواند ملک به پیشم بختم شود مساعد روزم شود بهاری
اکنون که رحمت شه کرده به بنده رحمت کوشی که رحمت شه از بنده در گذاری
و سرانجام همانطور که می‌دانیم همراه سلطان مسعود به غزنین رفت و تا پایان عمر در سال ۴۳۲ هجری در غزنه زیست.

ابو حرب بختیار حاکم ایالت قومس و ممدوح منوچهری

امیر اجل بختیار بن محمد معروف به ابو حرب بختیار یکی از حکام مشهور ایالت قومس (سمنان، دامغان، بسطام و نقاط تابعه آنها) در نیمه اول قرن پنجم هجری

بوده است. منار مسجد جامع سمنان و ساختمان پیر علمدار دامغان در میان سالهای ۴۱۷ و ۴۴۶ هجری به دستور وی بنا شده که تاکنون باقی است. در دیوان اشعار منوچهری چهار قصیده در مدح ابو حرب بختیار مورد بحث موجود است که نشان علاقه استاد منوچهری به زادگاه خود و وقایع آن سامان و حکومت آن می‌باشد. در اینجا فقط یک قصیده که لحاظ صنعت شعری دارای لطف خاصی می‌باشد نقل می‌گردد:

ساقی بیا که امشب ساقی به کار باشد زان ده مرا که رنگش چون جلتار باشد
می ده چهار ساغر، تا خوشگوار باشد زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد
هم طبع را نیندیش فرزانه‌وار باشد تا نه خروش باشد، تا نه خمار باشد
نی‌نی دروغ گفتم، این چه شمار باشد باری نیب خوردن کم از هزار باشد؟
باده خوریم روشن، تا روزگار باشد خاصه که باده خوردن با بختیار باشد
خاصه که روز دولت مسعود یار باشد خاصه که ماهروئی اندر کنار باشد
میراجل که کارش با کارزار باشد یا در میان مجلس یا در شکار باشد
تا این جهان بجایست او را وقار باشد او با سرور باشد، او با یسار باشد
لشکر گذار باشد، دشمن شکار باشد دینار بخش باشد، دینار یار باشد
هم حق شناس باشد، هم حق گذار باشد هم در بدی و نیکی، اسپاسدار باشد
در کارهای عقبی با کردگار باشد در کارهای دیسنی با اعتبار باشد
شکرش عزیز باشد، دینار خوار باشد از فخر فخر باشد، از عار عار باشد
جشن سده امیرا رسم کبار باشد این آیین کیومرث و اسفندیار باشد
زان بر فر روز کامشب اندر حصار باشد او را حصار میرا، چرخ و غفار باشد
آن آتشی که گویی نخلی به بار باشد اصلش ز نور باشد، فرعش ز نار باشد
چون بنگری به عرضش از کوهسار باشد چون بنگری به طولش سرو و چنار باشد
گر سر و راز گوهر بر سر شعار باشد وز کوه راز عنبر در سر خمار باشد

سرو از عقیق باشد، کوه از عفار باشد
 با احمرآ باشد با اصفراء باشد
 هم با شعاع باشد، هم با شرار باشد
 چون لاله‌زار باشد، چون مرغزار باشد
 چمیدن و فرارش مانند مار باشد
 میرجلیل برخوردار، تا روزگار باشد
 خورشیدروی باشد، عنبر عذار باشد
 بر لحن چنگ و سازی کش زیر زار باشد
 دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
 تا گوش خوب رویان با گوشوار باشد
 تا کان و چشمه باشد، تا کوهسار باشد
 تا بیقرار گردون اندر مدار باشد
 تا سعد و نحس باشد، با اختیار باشد
 دلش نهفته باشد، عز آشکار باشد

در دیوان اشعار منوچهری قصیده‌های متعدد در وصف سلطان مسعود غزنوی هست ولی به غیر از او ممدوحین دیگری هم از رجال و درباریان آن زمان داشته که نام آنها در اینجا ذکر می‌شود:

- ۱- ابوالقاسم حسن عنصری که منوچهری قصیده معروف لغز شمع خود را در مدح او گفته است.
- ۲- علی بن عبیدالله صادق معروف به علی دایه سپهسالار سلطان مسعود غزنوی که قصیده معروف شب منوچهری به مطلع:
 شبی گیسو فروهشته به دامن
 پلامین معجر و قیرینه گرز
 در مدح او و از بهترین قصاید زبان پارسی است.

- ۳- خواجه احمد بن عبدالصمد وزیر سلطان مسعود غزنوی
- ۴- خواجه طاهر دبیر و کدخدای ری
- ۵- ابوسهل زوزنی از رجال زمان سلطان مسعود غزنوی
- ۶- علی بن محمد بن عمرانی از خاندان عمرانیان که در دوره غزنویان و سلجوقیان در خراسان شهرت داشتند.
- ۷- ابوالحسن بن حسن (گویا برادر حسن میمندی بوده است).
- ۸- ابو حرب بختیار حاکم ایالت قومس (سمنان، دامغان و بسطام).
- ۹- فضل بن محمد از بزرگان آن زمان.
- ۱۰- خواجه محمد که از شغل و مقام وی اطلاعی در دست نیست.
- ۱۱- اسپهبد منوچهر بن قابوس (که فقط در عنوان قصیده آمده است. ولی هیچگاه او عنوان اسپهبد را نداشته است).^(۱)

۱- منابع و مأخذ کتاب:

- ۱- دیوان اشعار منوچهری دامغانی به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی.
- ۲- تاریخ قومس تألیف رفیع از انتشارات کومش.
- ۳- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سوک یعقوب لیث تا مقوط عباسیان، تألیف رفیع از انتشارات بنیاد نوریان).
- ۴- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار.
- ۵- جامع‌التواریخ رشیدی بخش غزنویان و سامانیان و آل بویه.
- ۶- هفت گنج کومش تألیف رفیع از انتشارات کومش.